۱۸.تعددقرائات(۱۴۰۳/۰۱/۲۸)

سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - سه‌شنبه، ۲۸ فروردین ۱۴۰۳

- پیشگفتار (خلاصه)
- نفی ادعای تواتر قرائات به ارباب قرائات با استفاده از بحث اختلاف مصاحف الامصار
- تفاوت خطأ الکاتب با اختلاف مصاحف و تعدد قراءات
- اشاره به بعضی موارد ادعائی«خطأ الکاتب»
- بخشی از موارد خطأ الکاتب مربوط به وقف و ابتدا
- کافی و شافی بودن مصحف عثمانی
- خطأ الکاتب به معنای خطای در اختیار قرائت بهتر نه به معنای اشتباه
- اهمیت بررسی اشکالات تواتر سبع و عشر
- در تمسک به خطأ الکاتب برای اشتباه نساخ در رسم قرآن
- بررسی اشکال فخر رازی به تواتر قرائات
    - الف) عدم انعکاس پاسخ فخر رازی به اشکال خود در کتاب حدائق
    - ب)تأثیر اشکال فخر رازی بر تنویع قرائات در الاتقان سیوطی
    - ج) تدقیق در پاسخ فخر رازی و اشاره به مساله طرق آحاد از یک قاری در عین وجود طرق متواتر

پیشگفتار (خلاصه)

تفاوت خطأ الکاتب با اختلاف مصاحف و تعدد قراءات
نفی ادعای تواتر قراءات به ارباب قراءات با استفاده از اختلاف مصاحف الامصار، اشاره به بعضی موارد ادعائی«خطأ الکاتب»، بخشی از موارد خطأ الکاتب مربوط به وقف و ابتدا، کافی و شافی بودن مصاحف عثمانی، خطأ الکاتب به معنای خطای در اختیار قرائت بهتر نه به معنای اشتباه، در تمسک به خطأ الکاتب برای اشتباه نساخ در رسم قرآن ، بررسی اشکال فخر رازی به تواتر قرائات

نفی ادعای تواتر قرائات به ارباب قرائات با استفاده از بحث اختلاف مصاحف المصار

در مقام رابع بودیم، در صفحه هفتم. فرمودند عده‌ای قائل هستند که تواتر الی اربابها است. داشتیم شواهدی را عرض می‌کردیم که تواتر الی اربابها معنا ندارد. یکی از چیزهایی که به‌طور واضح این تواتر الی اربابها را در قرائات نفی می‌کرد، اختلاف مصاحف المصار بود. عرض کردم در علوم قرآنی چند بحث هست که در ذهنتان مرتب باید از هم منحاز باشد. تا با یک چیزی برخورد می‌کنید، جایگاه آن در این چند مطلب روشن باشد. یک نقلی یا یک حدیثی می‌بینید، در این مجموعه باید بفهمیم برای کجا است. یکی مصاحف الصحابه است. هم بحث خاص خودش را دارد و هم در کتب تفسیر، نقلیات مفصلی از آن هست. خیلی مفصل است. مصاحف الصحابه کم نیست. تراثی که در کتب اسلامیه از مصاحف الصحابه موجود است. آن جای خودش است.

اما در خصوص مصحفی که عثمان به بلاد پنج گانه و هفت گانه ارسال کرده، مسأله دیگری داریم که اختلاف مصاحف المصار است. این مصار یعنی امصاری که عثمان مصاحف را به آن ارسال کرده. نباید با مصاحف الصحابه مخلوط شود. تا یک بحثی می‌آید باید جایگاهش مشخص باشد. اختلاف مصاحف المصار، این مصاحف با هم اختلاف داشتند. بحث‌هایش دقیق و منظم و منضبط است. قبلاً عرض کردم که ابن ندیم در الفهرست نقل می‌کند؛ کتاب متقدمی است؛ می‌گوید اولین و مسن‌ترین قاری از قراء سبعه کتابی نوشته به نام «اختلاف مصاحف المصار»[1]. یعنی این‌ها از همان روز روشن بوده.

---

[1] كتاب اختلاف مصاحف الشام والحجاز والعراق لابن عامر اليحصبي . الفهرست ج ۱ ص ۵۶ .

تفاوت خطأ الکاتب با اختلاف مصاحف و تعدد قراءات

بحث دیگری که باز با اینها فرق دارد و کاملاً متفاوت است، مسأله خطأ الکاتب است. روایتی هست و بحثهایی صورت گرفته در اینکه کاتب اشتباه نوشته است. اشتباه غیر از اینکه در مراعات قرائات تعمد داشته؛ اشتباه کرده است. خطأ الکاتب هم برای خودش بحثی است. اتفاقاً خیلی هم مناسب است؛ آیه «لٰكِنِ الرّٰاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمٰا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلٰوةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» موارد خطأ الکاتب است.[1] می‌گویند اینجا معلوم است که قبلش «راسخون»، بعدش «المؤمنون»، ولی یک دفعه این بین «و المقیمین» آمده! یا آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هٰادُوا وَالصّٰابِئُونَ وَالنَّصٰارىٰ».[2] اینها مواردی است که من ذیل صفحه «خطأ الکاتب فی المصحف» آورده‌ام.

چیزی که در خطأ الکاتب جالب است، این است: در مواردیکه ادعای خطأ شده، اصلاً اختلاف قرائت نیست. مرحوم طبرسی در مجمع البیان[3] می‌فرمایند، همچنین قبل از ایشان شاید بیشتر از دویست سال، طبری[4] در تفسیرش همین را می‌آورد و می‌گوید: چطور کسی باور می‌کند که «والمقیمین» ناسخ اشتباه بنویسد، بعد خود صحابه همه همین «مقیمین» را بخوانند؟! کسانی هم که در خیلی از جاها اختلاف قرائت کرده‌اند، در اینجا که شما می‌گویید ناسخ اشتباه نوشته، همه مقرئین و بزرگان فن از صحابه و بعدنبال آنها سبعه و عشره همه به شاگردانشان گفته اند «و المقیمین» بخوانید. یک نفر پیدا نشده که بخواند «و المقیمون».

می‌خواهم بگویم اصلاً بحث اختلاف مصاحف الامصار و مسأله تعدد قرائات، غیر از مسأله خطأ الکاتب است. لذا در کتاب «الحقائق الهامة» از حرف ابن جزری که خودش استاد فن است، جواب دادند. اولین جوابشان چه بود؟ گفتند ابن جزری گفته این تفاوت اختلاف امصار برای این است که قرائات را نگه دارند. ایشان گفتند: خود عثمان گفته که در قرآن لحن هست. یک حدیثی است که او گفته. قضیه لحن و خطأ که مطرح شده، ربطی به حرفی که ابن جزری گفته ندارد. اینها بحثهای جدا است. شما نمی‌توانید یک دلیل را از ناحیه دیگری بیاورید برای رد آن چه که ابن جزری گفته است. اینها تفاوتهای کار است در اینکه جایگاههای هر حرفی معلوم شود. الآن در بسیاری از موارد خطأ المصحف، اختلاف قرائت نبود.

---

[1] النساء ۱۶۲

[2] المائدة ٦٩

[3] تفسير مجمع البيان - الطبرسي (٣/ ٢١٣)

[4] تفسير الطبري = جامع البيان ت شاكر (٩/ ٣٩٧)

اشاره به بعضی موارد ادعائی«خطأ الکاتب»

طبری گفته و مرحوم طبرسی هم به تفصیل گفته؛ می‌گویند این معقول است که یک نویسنده در کتاب خدا اشتباه کند، آن هم نه درجایی‌که مبهم باشد، جایی است که این قدر واضح است. هر کسی نگاه کند می‌بیند قبلش «راسخون» است و بعدش «مومنون» است، اما بین آن‌ها «المقیمین» است. احدی هم هیچ چیزی نگوید و همه هم برای هم آن را اقراء کنند!

شاگرد: در هر نسخه مصحف عثمانی هم تکرار شود.

استاد: احسنت، در هر نسخه ای هم تکرار شود. خطأ الکاتب تکرار شده اما احدی نگفته! مرحوم طبرسی می‌گویند اصلاً این باور کردنی نیست که بگوییم در اینجا نویسنده «و المقیمین» را اشتباه کرده است. حق هم با ایشان است. طبری هم می‌گوید. طبری می‌گوید این همه مسلمانان و اساتید فن بودند و چه دقت هایی داشتند! چه تغییراتی دادند! حجاج آمد در پنج-شش موضع تغییراتی داد اما آن هم طبق مختار بود. بحث هایش جای خودش. بله، سعید بن جبیر[1] گفته:

«اخطأ الکاتب». عایشه گفته «اخطأ الکاتب»[2]، آن هم به‌صورت روایت، نه به‌صورت کاری که در بدنه مسلمین مرتب تکرار می شده و همه به هم یاد می‌دادند؛ مادر به فرزندش، پدر به فرزندش، استاد به شاگردش؛ «مقیمین» را یاد دادند.

به نظرم طبری هست؛ می‌گوید[3] حتی مصحف ابی که در محدوده مصاحف صحابه می‌شود «و المقیمین» دارد. البته برخی دیگر می‌گویند[4] در مصحف ابن مسعود «مقیموون» است. خب روی مبانی ای که در تعدد نزول داریم، مشکلی ندارد که از ناحیه ملک وحی صاحب کتاب به‌خاطر حکمت هایی هم «مقیمین» و هم «مقیموون» را اقراء کرده. «مقیمین» در مصحف ابی، در مصحف زید بن ثابت هست. مثلاً تا جایی که من می‌دانم از ناحیه معصومین در کتب شیعه نقلی نداریم که بگویند در اینجا اشتباه کرده‌اند.

در کفاره صید بود: «يَحۡكُمُ بِهِۦ ذَوَا عَدۡلٖ مِّنكُمۡ»[5] در اینجا روایت داشتیم که حضرت فرمودند «هذا مما أخطأت به الکتاب»[6]، بلکه «ذو عدل» است. خب این روایت در کافی[7] هست که حضرت فرمودند «اخطأت به الکتاب». این خطائی است که الف و واوش دقیق است و خیلی واضح نیست. خب در اینجا امام می‌فرمایند در الف خطا کرده. خب در «و المقیمین» که واضح است، در کتب شیعه هیچ نقلی نیست که بگویند اینجا خطا کرده‌اند. بلکه آن چه که می‌خواندند و معصومین هم امضاء کرده‌اند همین «مقیمین» است. می‌خواهم بگویم این مسأله خیلی مهم است.

مثلاً در «إِنَّ هَٰذَيْنِ لَسَٰحِرَٰنِ»[8]، می‌گویند ناسخ خطا کرده. همان جا اینطور نیست. در بین قراء سبعه، یکی نفر از آن‌ها «انّ هذین لساحران» خوانده است؛ ابوعمرو بصری. شش نفر از آن‌ها «انّ هذان لساحران» خوانده‌اند.

شاگرد: «إن هذان لَسَٰحِرَٰنِ».

استاد: نه، آن را حفص خوانده است. حفص و عده‌ای دیگر «إِنَّ هَٰذَٰنِ لَسَٰحِرَٰنِ» خوانده‌اند. آن چه که الآن مانوس ما است، حفص است. حفص خوانده «إِنَّ هَٰذَٰنِ لَسَٰحِرَٰنِ». اتفاقا مشهور «انّ هذان لساحران» است در تفاسیر نگاه کنید. لذا اهل ادب بحث کرده‌اند. اینها قرائاتی است که هست. اینها مواردی است که طبق مبانی ای که نزد علماء در زمان‌های سابق واضح بوده، به مشکل برخورد نمی کردند. اما بعد از اینکه مبانی مبهم شده و اشکالات پیش آمده و فضای بحث مغبر شده، اشکالات پشت سر هم مطرح می‌شود و پدید می‌آید.

شاگرد: خطأ الکاتب مسلّم داریم که همه قبول کنند خطأ الکاتب بوده؟ اگر همچین چیزی بوده باشد باید از بین رفته باشد.

استاد: بله، اصلاً یک امر فطری است. وقتی ناسخ می‌نوشت اشتباه نوشت، خب حالا در یک مصحفش اشتباه نوشت، اما در دومی همه اشتباه بنویسند؟! خود ناسخ های پنج مصحف اول، باز اشتباه بنویسند؟! با اینکه همه عرب بودند و آیه می‌گوید «راسخون و مقیمون». فارس و ژاپنی چنین نیست که فقط نقاشی کند. خب یک موقع می‌گوییم کسی زبان را نمی‌دانست و نقاشی کرد، خود همین ابن عامری که از نظر ادبی به او ایراد گرفته بودند، ابن جزری می‌گوید شما به کسی ایراد نحوی می‌گیری‌د که خودش زاییده عرب است و قریشی است. اما شما ایراد ادبیاتی می‌گیری که چرا اینچنین قرائت کرده!

شاگرد: موردی داریم که خطأ الکاتب باشد و تا به حال همه مانده باشد؟ من اینکه یکی در یک جا گفته خطأ الکاتب است، جایی که همه قبول کنند.

شاگرد۲: در نوشتار «وَلَيَكُونَنْ»[9] را با تنوین نوشته اند، این از آن موارد است؟

استاد: نه، آنکه اصلاً جزء خطأ الکاتب نیست. آن برای وقفش است. «لیکوناً» و «لیکونن».

شاگرد۲: «لَيُسۡجَنَنَّ وَلَيَكُونَا مِّنَ ٱلصَّٰغِرِينَ».

استاد: در روایت دارد که گفته باشند این خطأ الکاتب است؟ یا همینطور ما می‌گوییم؟

شاگرد۲: منظورم این است که این نمی‌تواند جزء خطأ الکاتب باشد؟

---

[1] المصاحف لابن أبي داود (ص: ۱۲۸)

[2] تفسير مجمع البيان - الطبرسي (۳/ ۲۱۳)

[3] تفسير الطبري = جامع البيان ت شاكر (۹/ ۳۹۸)

[4] تفسير الطبري = جامع البيان ت شاكر (٩/ ٣٩٥)

[5] المائدہ ٩٥

[6] البرهان في تفسير القرآن، ج٢، ص: ٣٦٥؛ «عن حماد بن عثمان، قال: تلوت عند أبي عبد الله (عليه السلام): وَ اذْكُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَيْدِ فقال: ذا عدل منكم، هذا مما أخطأت به الكتاب».

[7] الكافي- ط الاسلامية ونيسندہ : الشيخ الكليني جلد : ٨ صفحہ : ٢٠٥

[8] طہ ٦٣

[9] یوسف ٣٢

بخشی از موارد خطأ الکاتب مربوط به وقف و ابتدا

استاد: خیلی از مواردیکه ما خطأ می‌بینیم در بحث‌های فنی رسم المصحف، برای مراعات وقف و امثال آن است. مثلاً اینجا «لیکونن» را در حال وقف چطور بخوانیم؟ «و لیکونا» بخوانیم؟ یا «و لیکونن»؟ چون در وقف قرائت دارد به‌خاطر مراعات قرائات است و اصلاً ربطی به بحث خطأ الکتاب پیدا نمی‌کند. خطأ المصحفی که در زمان ما گفته می‌شود خیلی فرق دارد با خطأ المصحفی که در علوم قرآنی در قرن اول و دوم مطرح کرده‌اند. الآن مقالاتش در اینترنت هست. می‌گویند «اخطاء مصحف عثمان طه»؛ خطاهای مصحف عثمان طه. اینها که آن خطا نیست. پنجاه نفر جمع شدند و با یک زحمات زیادی به دهها کتاب رسم المصحف مراجعه کردند و به عثمان طه گفتند اینطور بنویس. اما ما که از کار آنها خبر نداریم می‌گوییم ببین عثمان طه اینطور نوشته. ریز به ریز این هایی که او اشتباه نوشته را چقدر بحث کرده‌اند.

بحمدالله تعالی در ایران دو مصحف چاپ شده؛ به‌صورت عکس بردارِی هم هست. یکی چند سال پیش بوده و برای مؤسسه نشر قرآن کریم بود؛ مصحف منسوب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. مصحف خطی ای در موزه آستان مقدس امام رضا ع. واقفش شاه عباس است و نویسنده وقف هم شیخ بهائی هستند. به خط شیخ بهائی است. شیخ به امیرالمؤمنین نسبت می‌دهند. مرحوم نوری هم در فصل الخطاب می‌گوید من آن را دیده‌ام. خب الآن چاپ شده و موجود است.

شاگرد: همه مصحف است؟

استاد: بله. تقریباً. مصحفی که جدیدا چند ماه پیش منتشر شد، «مصحف مشهد الرضوی» بود. آن هم منسوب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. ولی اسم اولی را مصحف منسوب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام –مصحف علوی- گذاشته‌اند و خودشان به «ع» تلخیص می‌کنند. اما این مصحف جدید به مصحف مشهد رضوی نام گذاری شده. این هم منسوب به امیرالمؤمنین است. اگر شما نگاه کنید در هر دو «مقیمین» است. البته اینکه هست یا نیست باید مراجعه کنم. خیلی از آنها را مراجعه کرده‌ام و بخشی از آن را در فدکیه گذاشته‌ام. هنوز بخشی از آن را نرسیده ام. این دو مصحف خیلی خوب است. «لاذبحنّه» در رسم المصحف به‌صورت «أَوۡ لَأَاذۡبَحَنَّهُۥٓ»[1] آمده است. این الف چرا آمده؟ چقدر بحث شد! دکتر غانم قدوری چقدر مطالبی گفت ولی خودش هم قانع نشد. وجهی هم در ذهن من بود، نمی‌دانم گفتم یا نگفتم؛ خدمت یکی از آقایان بودم گفتند وجهی را نگفتی. در ذهن من برای این آیه وجهی بود؛ اینکه خود اضافه شدن الف برای مراعات قرائتی در اصول است. الف در آن، در قرائات فرش الحروف نیست؛ بلکه مراعات قرائاتی است در اصول القرائات. یعنی خود این الف، داد بر این است که شما می‌توانید در اینجا همزه را به‌صورت الف بخوانید. «لَأَاذۡبَحَنَّهُۥٓ»را «لآذبحنّه» بخوانید. به‌صورت «لا» و همزه ای که بعدش مخفف قرار می‌گیرد بخوانید.

شاگرد: هیچ کسی نگفته خطا است؟

استاد: شاید فرّاء گفته بود ضعف امالاء است. نگفته بود خطا است، گفته بود ضعف امالاء است. و حال اینکه در همین مصحف منسوب به امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که وقف امه آن را شیخ بهائی نوشته اند، «لااذبحنّه» است. در مصحفی که جدید چاپ شده (مصحف مشهد) الف ندارد و «لاذبحنه» است. قدیمیتر هم هست. مصحف مشهد برای قرن اول است؛ با کربن دوازده آزمایش شده. اما دیگری برای قرن دوم است. آنکه برای قرن دوم است و به ظن قوی برای منطقه بصره است، ضبطش در آن جا صورت گرفته است. رسمش که منسوب به امیرالمؤمنین است و طبق آن ضبط شده. ظاهراً شاید قطعی باشد که خود مصحف به خط امیرالمؤمنین نیست. مصحفی به خط امیرالمؤمنین بوده و کسی از روی آن استنساخ کرده. چون آخر کار نوشته بود «کتبه علی بن ابیطالب علیه‌السلام» او هم همان را نوشته است. چون عباراتی افتاده است و سقط آیات دارد.

---

[1] النمل ۲۱

کافی و شافی بودن مصحف عثمانی

شاگرد: یعنی امیرالمؤمنین نسخه عثمان را نوشته اند؟

استاد: این جور است. خیلی هم هست.

شاگرد: یعنی معقول است که امیرالمؤمنین مصحف او را بنویسند؟ روایتی هست که حضرت میفرمایند اگر قرآنی را که من جمع کردهام را نمیخواهید دیگر هرگز نخواهید دید. بعد نسخه مشهوری که عثمان پخش کرده را نوشتند.

استاد: در کتاب سلیم[1] هست. مکرر گفته ام. طلحه مصحف خود حضرت را دیده بود. مصرّبود که حضرت آن را بیاورند. حضرت فرمودند از من نخواه. اما بعد که خیلی اصرار کرد، فرمودند نخواهی دید. بعد گفتند همین قرآن، «کله قرآن، یکفی فی الحجة».

شاگرد2: کافٍ و شافٍ هم در همین کتاب هست.

استاد: بله. یعنی حضرت میدانستند. لذا گفته اند اهل البیت علیهمالسلام اصراری بر آن مصحف ندا‌شتند و به همین امر میکردند. بهخاطر اینکه نزد آنها واضح بوده که قرآن «نزل علی سبعة احرف کلها کاف و شاف»[2]. این جمله کمی نیست. قرآن کریم به این صورت است. هر حرف سبعة احرف کافی و شافی است.

شاگرد: «کلها کاف و شاف» در کتاب سلیم است؟

استاد: نه، این در بحارالانوار است، «کله قرآن» در کتاب سلیم است. حضرت به طلحه میگویند همین قرآنی که شما داریم، «کله قرآن یکفی فی الحجه»؛ برای احتجاج، مرام ما اهل البیت، امامت ما، وصایت ما و همه چیزهایی که خدای متعال در ما اهل البیت برای اتمام حجت بر امت گذاشته همین قرآن برایش کافی است. این در کتاب سلیم هست.

شاگرد2: در همان روایت دارد که آن جاهایی که به نفع خودشان است را آوردند و ... .

استاد: آن در احتجاج است. جای دیگر است. این بخش احتجاج گمان نمیکنم در این روایت طلحه باشد. در روایت دیگری است که در احتجاج آمده است. آن مانعی ندارد. آقا مقاله دارند که اصل نزول قرآن بر «سبعة احرف» یکی از مهمترین اسباب صیانت کتاب خدا از تحریف است. یعنی خدای متعال امت را در این تعدد قرائاتی که اقراء فرمودهاند، مخیر کرده. آنها هم که میخواستند اقراء کنند، همانی را که مانوسشان بود اقراء میکردند، یا مانند روایت زید بن ثابت که گفت از کندن جبال سختتر است، برای خودشان اختیار القرائه داشتند. قرائت زید بن ثابت یک اختیار القرائه ای است که خدای متعال این را بهعنوان کاف و شافی برای امت گذاشت. بقیه آنها چه؟

بقیه هم محفوظ میماند. اطلاعات ما ناقص است. هر چه بیشتر دیدیم و فهمیدیم میبینیم باقیماندهٔ و میماند. خیلی از چیزهایش هم بعداً روشن میشود. تفسیر ابن مردویه نبود؛ الآن بحمد الله پیدا شده.

---

[1] كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج2، ص: 660؛ «فأخبرني عما كتب عمر و عثمان أ قرآن كله أم فيه ما ليس بقرآن قال ع بل هو قرآن كله».

[2] بحار الأنوار (ط - بيروت) ج۹۷۹۰ باب ۱۲۸

خطأ الکاتب به معنای خطای در اختیار قرائت بهتر نه به معنای اشتباه

شاگرد۲: یک موردی که جا افتاده باشد خطا الکاتب است، داریم یا ندارم؟

استاد: این جوری که در ذهن من است، عرض میکنم، مباحثه طلبگی است. این جور که به ذهن من میآید تمام مواردیکه بهعنوان خطأ الکاتب گفته اند، هیچ کدامش خطا به معنایی که ما میفهمیم نیست. خطأ بهمعنایی که سخاوی –شاگرد شاطبی- در جمال القراء میگوید، خطا هست. خطا یعنی خطأ در اختیار اولی. میگویند کاتب میتوانست این را بنویسد -که آن هم اقراء دارد و قرائت دارد- اما چرا این را نوشت؟! یعنی یک صحابی ای که قرائات را میدانست میگوید این چه اشتباهی است؟! شما که میدانستید خب این را مینوشتید. سخاوی این را میگوید که مانعی هم ندارد.

اهمیت بررسی اشکالات تواتر سبع و عشر

شاگرد: اینکه به‌صورت جزئی اتفاق افتاده باشد و سریع تصحیح کرده باشند، هم نیست؟ یعنی طوری بوده که امکان خطا نبوده، ولو بعداً تصحیح شود؟

استاد: در فدکیه صفحه به نام «اشکالات تواتر سبع و عشر». دیروز آقا راجع به تواتر مطلبی را فرمودند. امروز می‌خواستم همین‌ها را بخوانم ولی در مقدمه ماندیم و نشد اصل حرف را بزنیم.

یک نقلی دارد که آن‌ها به هم می‌گفتند که قرآن ما در مدینه، بهتر از قرآن شما اهل کوفه است، چرا؟ چون در کوفه اوضاع ملتهب بود -ابن مسعود و کارهایی که کرده بود- لذا مصحف شما اهل کوفه را با استعجال فرستادند. این یکی از موارد هست. اشکالاتی هم که ایراد آمد برای همین بود. خب حالا این نقل به چه صورت معنا می‌شود؟ معنایش این است که آن زمانی‌که مصحف را فرستادند اگر در مصحف کوفه موردی بود، خود ابوعبدالرحمان سلمی که با آن آمده بود می‌دانست اینجا کاتب خطأ کرده، لذا تصحیح می‌کرد. «حک المصحف» را بزنید، می‌آید. خودشان «یحکون» داشتند؛ یعنی درجایی‌که مطمئن می‌شدند اشتباه است، مصحف را تصحیح می‌کردند و وظیفه خودشان می‌دانستند. در الموسوعة الفقهیه دارد که واجب است خطای مصحف تصحیح شود. می‌گویند همه فقها این را دارند. الآن هم مشکلی ندارد. ولذا می‌بینید بین فقهای ما هم اگر ببینند قرآن اشتباه است، می‌گویند آن را تصحیح کنید.

پارسال عرض کردم، آن آقا بالای منبر فرموده بود: وقتی به خانه رفتید قرآنتان را تصحیح کنید. این ارتکازش است. ایراد هست که گفتم. آقایی برای من نقل کرد. گفتند یکی از آقایان اهل منبر گفت وقتی به خانه رفتید قرآنتان را تصحیح کنید؛ «قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا»[1] را «من بعثنا» بکنید. چرا؟ چون کربلایی کاظم اینطور خوانده است. یعنی اینطور درست است. یعنی ارتکاز دارد که وقتی می‌بینند، می‌خواهد درست کند. این ارتکاز تصحیح طبیعی است؛ مخصوصاً وقتی که اهل فن و کسانی که استاد قرائت هستند قبول داشته باشند که خطا کرده است. ابن عباس[2] می‌گوید ناعس بوده. می‌گوید وقتی می نوشته ناعس بوده و چرت می زده.

حدیث ناعس را ببینید. من در فدکیه همه اینها را آورده‌ام. این روایات هیچ‌کدام به نحو خطأی که ما می‌گوییم سر نمی‌رسد. ان شاءالله عمری بود تک‌تک آن‌ها را بررسی می‌کنیم. اینها روایاتی است که کسی نقل می‌کند فلانی اینطور گفته. اما آن چه که در بیرون بود، این بود: مسلمانان شبانه‌روز قرآن را می‌خواندند، حافظ بودند.

آقایی بودند که سال‌ها مباحثه ما می‌آمدند و چقدر هم از ایشان استفاده کردیم. ایشان همینجا فرمودند. گفتند برای اینکه یک مقری اقراء کند به‌عنوان استاد اقراء برای شاگردش، اولین شرطش که بگوید من حاضر هستم به‌عنوان استاد مقری تو بشوم، این است که شاگرد حافظ باشد. این رسمه‌ای است که ورافتاده و ما از آن‌ها خیلی فاصله داریم. یعنی حفص، ابوبکر و تمام شاگردانی که نافع و دیگران داشتند، اگر می‌خواستند به‌عنوان مقری استاد آن‌ها باشند، اول

مدیدی که او حافظ باشد. یعنی همه از حفظ بود. مصحف شریف به این عنوان بود که او نگاه کند، اما باید حافظ باشد و آنی را بخواند که استاد اقراء کرده. این اساس بر سماع و اقرائی بود که او هم از استادش شنیده بود. ولذا خود دانی گفت؛ از کلمات بسیار خوب دانی بود که گفت موارد متعددی داریم که قاری همان شهر بر خلاف مصحف خودشان اقراء کرده است. یعنی میگفت شما که در مصحف خودتان میبینید، من اینطور اقراء نمیکنم، من آنی که از استادم شنیدهام را اقراء میکنم. دانی مواردش را ذکر کرده است. در کتاب «المقنع في رسم مصاحف الأمصار» نگاه کنید، یا در «الجامع البیان» است. دنبال اینها را بگیرید که مطالب مهمی است.

---

[1] یس۵۲

[2] فتح الباري لابن حجر (۸/ ۳۷۳)

در تمسک به خطأ الکاتب برای اشتباه نساخ در رسم قرآن

شاگرد: پس حدوثا اتفاق نمی افتاده ای می افتاده و سریع تصحیح می شده؟

استاد: سریعاً تصحیح می شده. یعنی این چیز روشنی است که وقتی ناسخ می‌نویسد اشتباه کند. مثلاً آلآن تایپ می‌کنند؛ کسی که در تصحیح کتاب، کارچاپخانه‌ای کرده باشد، می‌بیند آدم خودش را می‌کشد ولی در نهایت می‌بیند که چشم در شد و خطا ماند. اما خطایی که چشم در شود غیر از مصحفی است که همینطور وصل به هم بودند؛ از حفظ اقراء کنند، بخوانند، استاد و شاگرد، بچه و بزرگ؛ در بدنه مسلمین تکرار شود، بااینحال آن خطا بماند؟! اصلاً چیز معقولی نیست. این چیزی است که من میدانم. لذا آن چیزی که سخاوی گفت به نظر حرف خوبی می‌آید.

شاگرد2: این هم که گاهی نسبت خطا می‌دهند، برداشت شخصی بوده؟

استاد: بله، روایت است. روایتی که یک نفر بگوید فلانی گفت او اشتباه کرده، محور قرار بدهیم! اما بدنه مسلمین که شبانه‌روز تکرار می‌شود را نه؟! خیلی امام جماعت ها بودند؛ نمیدانم آلآن هم هستند یا نه. اصلاً رسم امام جماعت این بود که در نمازش ختم قرآن می‌کرد. «رکوعات» بود. آلآن اینها برداشته شده. زمانیکه ما طفل بودیم در مصاحفی که در خانه‌های ما بود، اینها را داشت. آلآن هم همه را دارم. مصحف خط عبدالرحیم، طاهر خوشنویس و ... . هر سوره ای که شروع می‌شد می‌گفت «آیاتها»، «رکوعها». ما نمیدانستیم این «رکوعها» به چه معنا است. «رکوعها» برای جاهایی بود که یک مطلب تمام می‌شد و امام جماعت تا اینجا می‌خواند و به رکوع می‌رفت. رکعت بعدی دنباله آن را می‌خواند؛ یا در نماز عصر دنباله آن را می‌خواند. یعنی کارش این بود؛ هم حفظشان را تقویت می‌کرد و هم اینکه کل قرآن را در نمازهایشان ختم می‌کردند. سور عزائم را هم که آنها جایز میدانند. می‌خوانند و سجده هم می‌کنند. در بین فقهای شیعه محل اختلاف است که آیا در فریضه می‌توانیم عزائم را بخوانیم یا نه؟

شاگرد: حتی اگر روایت هم نداشته باشد، مشافهتا خود آن شخص اصلی به خود ما گفته باشد «خطأ کاتب» است، این اشتباه در برداشت است.

استاد: بله، مانعی ندارد که او گفته باشد این خطا است.

شاگرد: عایشه گفته، ولی اشتباه در برداشت عایشه است.

استاد: بله، برای همین «إن هذان»، گفت: «يا ابن أختي، هذا عمل الكتاب أخطئوا في الكتاب»[1]. او اینطور گفت. ولی برای «مقیمین» مرحوم طبرسی جواب خیلی عالی ای دادند.

[1] فضائل القرآن للقاسم بن سلام (ص: ٢٨٧)

بررسی اشکال فخر رازی به تواتر قرائات

الف) عدم انعکاس پاسخ فخر رازی به اشکال خود در کتاب حدائق

برای مطلبی که قبلاً عرض کردم و آقا هم فرمودند، مطلبی به ذهنم آمد، نمیدانم قبلاً گفته ام یا نه. حال عرض میکنم، اگر گفته باشم که یادآوری است. اگر هم نگفته ام به آن ضمیمه شود. خیلی عجیب است! اولین دلیلی که مرحوم صاحب حدائق اجماع اصحابنا را رد کردند، این بود که ناقلین این اجماع از اهلسنت هستند. اجماع اصحاب امامیه را به این رد کردند. دومین را در ایشان بر

اجماع علماء شیعه، اشکال فخر رازی[1] بود. عرض کردم آن جا دیگر «الامام» شده بود! گفته بودند که الامام الرازی اشکال کرده! اگر یادتان باشد همان جا عرض کردم؛ عبارتش را خواندیم؛ متأسفانه مرحوم صاحب حدائق عبارت فخر رازی را برای در اجماع فقهای امامیه آوردهاند، جوابی هم که شهید ثانی آورده بودند را نپذیرفته بودند، ولی خود عبارت فخر رازی را ناقص آورده بودند. خب حالا صاحب حدائق ناقص آوردهاند، هر کتاب فقهی تا زمان ما میگویند فخر رازی اینطور گفته است، اما تا همان جایی که صاحب حدائق آوردهاند را میگویند! یعنی به عبارت اصلی مراجعه نمیشود. همینی که ایشان گفته، در کتابهای متأخر هم آمده است. این باعث تأسف است.

در همین کتاب «نصوص فی علوم القرآن»، خیلی از چیزهایی که چاپ شده را آوردهاند، از نسخ خطی هم آوردهاند. این خیلی مغتنم است. در همین کتاب، جلد نهم مربوط به «تواتر القرائات و عدمه» است. کلماتی را که راجع به تواتر قرائات است را جمعآوری کردهاند. البته خیلی بیش از این است. ولی آن چه که از فخر رازی آوردهاند این است: من عبارتش را بخوانم. میخواهم نکتهای را عرض کنم. نمیدانم دفعه قبلی که مباحثه کردیم این نکته را گفتم یا نه. عبارت فخر رازی این است:

> الْمَسْأَلَةُ الثَّالِثَةَ عَشْرَةَ: اتَّفَقَ الْأَكْثَرُونَ عَلَى أَنَّ الْقِرَاءَاتِ الْمَشْهُورَةَ مَنْقُولَةٌ بِالنَّقْلِ الْمُتَوَاتِرِ وَفِيهِ إِشْكَالٌ:
>
> وَذَلِكَ لِأَنَّا نَقُولُ: هَذِهِ الْقِرَاءَاتُ الْمَشْهُورَةُ إِمَّا أَنْ تَكُونَ مَنْقُولَةً بِالنَّقْلِ الْمُتَوَاتِرِ أَوْ لَا تَكُونُ، فَإِنْ كَانَ الْأَوَّلَ فَحِينَئِذٍ قَدْ ثَبَتَ بِالنَّقْلِ الْمُتَوَاتِرِ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ خَيَّرَ الْمُكَلَّفِينَ بَيْنَ هَذِهِ الْقِرَاءَاتِ وَسَوَّى بَيْنَهَا فِي الْجَوَازِ، وَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ كَانَ تَرْجِيحُ بَعْضِهَا عَلَى الْبَعْضِ وَاقِعًا عَلَى خِلَافِ الْحُكْمِ الثَّابِتِ بِالتَّوَاتُرِ، فَوَجَبَ أَنْ يَكُونَ الذَّاهِبُونَ إِلَى تَرْجِيحِ الْبَعْضِ عَلَى الْبَعْضِ مُسْتَوْجِبِينَ لِلتَّفْسِيقِ إِنْ لَمْ يَلْزَمْهُمُ التَّكْفِيرُ، لَكِنَّا نَرَى أَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الْقُرَّاءِ يَخْتَصُّ بِنَوْعٍ مِنَ الْقِرَاءَةِ، وَيَحْمِلُ النَّاسَ عَلَيْهَا وَيَمْنَعُهُمْ مِنْ غَيْرِهَا، فَوَجَبَ أَنْ يَلْزَمَ فِي حَقِّهِمْ مَا

ذَكَرْنَاهُ، أَوْ مِمَّا إِنْ قُلْنَا إِنَّ هَذِهِ الْقِرَاءَاتِ مِمَّا ثَبَتَتْ بِالتَّوَاتُرِ بَلْ بِطَرِيقِ الْآحَادِ فَحِينَئِذٍ يَخْرُجُ الْقُرْآنُ عَنْ كَوْنِهِ مُفِيدًا لِلْجَزْمِ وَالْقَطْعِ وَالْيَقِينِ، وَذَلِكَ بَاطِلٌ بِالْإِجْمَاعِ، وَلِقَائِلٍ أَنْ يُجِيبَ عَنْهُ فَيَقُولَ: بَعْضُهَا مُتَوَاتِرٌ، وَلَا خِلَافَ بَيْنَ الْأُمَّةِ فِي أَنَّ بَعْضَ الْقِرَاءَاتِ مِنْهَا، وَبَعْضُهَا مِنْ بَابِ الْآحَادِ وَكَوْنُ بَعْضِ الْقِرَاءَةِ بِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا يَقْتَضِي خُرُوجَ الْقُرْآنِ بِكُلِّيَّتِهِ عَنْ كَوْنِهِ قَطْعِيًّا، وَاللَّهُ أَعْلَمُ.**[2]**

---

[1] الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة ويسندە : البحراني، الشيخ يوسف جلد : ٨ صفحە : ٩٧

[2] التفسير الكبير (مفاتيح الغيب) ويسندە : الرازي، فخر الدين جلد : ١ صفحە : ٧٠

ب)تأثیر اشکال فخر رازی بر تنوع قرائات در الاتقان سیوطی

«اتفق الاکثر علی ان القراءات المشهوره منقوله بالنقل المتواتر»؛ هر چه قرائت مشهور است، متواتر هم هست. خب اشکالی میکنند. بعد هم خودشان جواب میدهند. صاحب حدائق جواب ایشان را نیاورده اند. میخواستم این نکته را عرض کنم، ظاهراً قبلاً نگفته ام. همین نکته‌ی او سبب شده که بعداً سیوطی در الاتقان میگوید بهترین کسی که این مطالب را محکم و جم و جور آورده ابن الجزری است. بعد از اینکه سیوطی حرفهای ابن جزری را میآورد، بعد میگوید خیلی عالی گفته، من حرفهای ابن جزری را برای شما خلاصه میکنم.

«قُلْتُ: أَتْقَنَ الْإِمَامُ ابْنُ الْجَزَرِيِّ هَذَا الْفَصْلَ جِدًّا»[1]؛ میگوید عجب عالی گفته! من به گمانم یکی از مبادی متقن شدن این بحث، اشکال فخر رازی است. یعنی اشکالی که فخر رازی کرده و جوابی که به آن جواب داده، این اشکال و جواب او، با گذشت چند قرن که ابن جزری آنها را جم و جور کرد، سیوطی میگوید بهترین مطلب را او گفته است. مبادی آن همین اشکال است. بعد میگوید: «وَقَدْ تَحَرَّرَ لِي مِنْهُ»؛ خلاصه حرف ابن جزری برای من این شده: «أَنَّ الْقِرَاءَاتِ أَنْوَاعٌ»؛ شش مورد میشمارند. میگوید ششمین آن به ذهن خودم آمده است. «المتواتر... المشهور... الآحاد... الشاذ... الموضوع»، بعد هم میگویند «المدرج». شش تا میشمارند. این مطلب خیلی خوبی از الاتقان است. وقتی این دسته‌بندیها را میدانیم ذهنمان سریع مخلوط نمیکند. تا هر کسی اشکال میکند جا گذاری میکنیم؛ ما متواتر داریم، مشهور داریم که متواتر نیست. آحاد داریم که سندش صحیح است اما مشهور نیست، ولی سندش صحیح است. شاذ داریم که اصلاً سندش هم صحیح نیست، ولی سند ضعیفی دارد. مورد دیگر که قاطع هستیم دروغ است، الموضوع است. ببینید چقدر تفاوت کرد. آقایی که معجم قرائات را نوشته این دسته‌بندی را هم آورده است.

شاگرد: مدرج چیست؟

استاد: مدرج این است که میدانیم یک صحابی بهصورت تفسیر آورده، بعداً به خیالشان رسیده که قرائت است. مدرج یعنی «ادرجه الصحابی» بهعنوان تفسیر در ضمن مصحف، و تخیل شده که قرائت است. مدرج یعنی قرائت نیست، موضوع هم نیست، بلکه تفسیر بهعنوان قرائت درج شده است. این را خیلی ها گفته اند. الآن اشکال فخر رازی چیست؟ نکته ی اصلی هنوز مانده است. فخر رازی میگوید: «اتفق الاکثر علی ان القراءات المشهوره منقوله بالنقل المتواتر»، الآن با مطلبی که از سیوطی گفتم، این درست است یا نه؟ دارد مخلوط میکند. «ان القرائات المشهوره منقوله بالنقل المتواتر» ملازمه نیست. یعنی با بحثهای دقیق که در فن وارد میشوید، «رب قرائة مشهورة» اما متواتر نیست. برای خودش ضوابط دارد.

شاگرد: ولی متواتر، مشهور هست.

استاد: بله.

از چیزهایی که در تبیان شیخ طوسی هست، این است: ایشان در بند تواتر نیستند. گویا به اشتهار و شهرت اکتفاء میکنند. نوع مفسرین سابقین همینطور هستند. یعنی در فضای حجیت قرائات به اشتهار اکتفاء میکردند. این نکته خوب و مهمی است.

«الْمَسْأَلَةُ الثَّالِثَةَ عَشْرَةَ: اتَّفَقَ الْأَكْثَرُونَ عَلَى أَنَّ الْقِرَاءَاتِ الْمَشْهُورَةَ مَنْقُولَةٌ بِالنَّقْلِ الْمُتَوَاتِرِ وَفِيهِ إِشْكَالٌ: وَذَلِكَ لِأَنَّا نَقُولُ: هَذِهِ الْقِرَاءَاتُ الْمَشْهُورَةُ إِمَّا أَنْ تَكُونَ مَنْقُولَةً بِالنَّقْلِ الْمُتَوَاتِرِ أَوْ لَا تَكُونُ»؛ حال خودش تفصیل میدهد. مشهور هست اما خب ای متواتر هست ای نیست. هر کدامش باشد اشکال دارد.

«فَإِنْ كَانَ الْأَوَّلَ»؛ اگر متواتر باشد، معنای تواتر چیست؟ یعنی حضرت فرمودهاند و به تواتر اقراء کردهاند و مسلمانان همه میدانند. اگر متواتر است، **«فَحِينَئِذٍ قَدْ ثَبَتَ بِالنَّقْلِ الْمُتَوَاتِرِ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ خَيَّرَ الْمُكَلَّفِينَ بَيْنَ هَذِهِ الْقِرَاءَاتِ وَسَوَّى بَيْنَهَا فِي الْجَوَازِ»**؛ خود خدا فرموده اینها جایز است؛ به نقل متواتر گفته.

«وَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ كَانَ تَرْجِيحُ بَعْضِهَا عَلَى الْبَعْضِ»؛ بگویید «ملک» بهتر از «مالک» است. مگر شما فضول هستید؟! به نقل متواتر خدا فرموده هم «ملک» و هم «مالک» را بخوانید. شما میگویید آن بهتر است؟! اگر نقل متواتر است، **«تَرْجِيحُ بَعْضِهَا عَلَى الْبَعْضِ وَاقِعٌ عَلَى خِلَافِ الْحُكْمِ الثَّابِتِ بِالتَّوَاتُرِ»**؛ و حال اینکه قراء مفصل ترجیح میدهند و الحجه دارند! اینکه سر از کفر در میآورد.

«وَوَجَبَ أَنْ يَكُونَ الذَّاهِبُونَ إِلَى تَرْجِيحِ الْبَعْضِ عَلَى الْبَعْضِ مُسْتَوْجِبِينَ لِلتَّفْسِيقِ إِنْ لَمْ يَلْزَمْهُمُ التَّكْفِيرُ؛ لَكِنَّا نَرَى أَنْ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الْقُرَّاءِ يَخْتَصُّ بِنَوْعٍ مِمَّا يَنْقُلُهُ مِنَ الْقِرَاءَةِ»؛ مثلاً قرائت عاصم این است. **«وَيَحْمِلُ النَّاسَ عَلَيْهَا»**؛ میگویند شما اینطور بخوانید، **«وَيَمْنَعُهُمْ مِنْ غَيْرِهَا»**؛ و غیرش را هم نخوانید. همانی که صاحب مفتاح الکرامه فرمودند «و لم یسمع ذلک إلّا من الرازی و ظاهره الاتفاق علی خلافه»[2]. گفتن آقای رازی چه کسی گفته مانع میشدند؟! شما میگویی.

«وَوَجَبَ أَنْ يَلْزَمَ فِي حَقِّهِمْ مَا ذَكَرْنَاهُ»؛ وقتی منع میکنند منع از متواتر من عند الله است. لذا کافر میشوند. این اشکال اول بود درصورتیکه متواتر باشد. اما اگر متواتر نباشند:

«وَأَمَّا إِنْ قُلْنَا إِنَّ هَذِهِ الْقِرَاءَاتِ مَا ثَبَتَتْ بِالتَّوَاتُرِ بَلْ بِطَرِيقِ الْآحَادِ»؛ ببینید مخلوط کرد. **«هذه القرائات»** یعنی قرائات مشهوره. **«إِنْ قُلْنَا إِنَّ هَذِهِ الْقِرَاءَاتِ مَا ثَبَتَتْ بِالتَّوَاتُرِ بَلْ بِطَرِيقِ الْآحَادِ»**؛ سیوطی در اینجا چه کار کرد؟ اینها را از هم جدا کرد. گفت ما قرائت متواتر داریم، قرائت مشهور داریم و قرائت آحاد داریم. قرائات آحاد سندش صحیح است اما مشهور نیست. این شق ها در حرف او دارد میافتد. و لذا گفتم اشکالات او سبب شده الاتقان شش نوع را بیان کند. اگر بگوییم **«إِنَّ هَذِهِ الْقِرَاءَاتِ مَا ثَبَتَتْ بِالتَّوَاتُرِ بَلْ بِطَرِيقِ الْآحَادِ فَحِينَئِذٍ يَخْرُجُ الْقُرْآنُ عَنْ كَوْنِهِ مُفِيدًا لِلْجَزْمِ وَالْقَطْعِ وَالْيَقِينِ، وَذَلِكَ بَاطِلٌ بِالْإِجْمَاعِ»**؛ بالاجماع باطل است.

---

[1] الاتقان في علوم القرآن نویسنده : السيوطي، جلال الدين جلد : ۱ صفحه : ۲۶۴

[2] مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) نويسنده : الحسينی العاملی، السيد جواد جلد : ۷ صفحه : ۲۱۹

ج) تدقیق در پاسخ فخر رازی و اشاره به مسالمه طرق آحاد از یک قاری در عین وجود طرق متواتر

صاحب حدائق تا اینجا آوردند و تمام. اما خود او جواب می‌دهد: «**وَلِقَائِلٍ أَنْ يُجِيبَ عَنْهُ فَيَقُولَ: بَعْضُهَا مُتَوَاتِرٌ**»؛ این نکته‌ای که الآن می‌خواهم بگویم نمی‌دانم قبلاً گفته ام یا نه. ولی به خیالم الآن به ذهنم آمده، شاید آن وقت هم گفته باشم.

«**بَعْضُهَا مُتَوَاتِرٌ**»؛ این «بعضها» به چه معنا است؟ «**وَلَا خِلَافَ بَيْنَ الْأُمَّةِ فِيهِ، وَتَجُوزُ الْقِرَاءَةُ بِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا وَبَعْضُهَا مِنْ بَابِ الْآحَادِ وَكَوْنُ بَعْضِ الْقِرَاءَاتِ مِنْ بَابِ الْآحَادِ لَا يَقْتَضِي خُرُوجَ الْقُرْآنِ بِكُلِّيَّتِهِ عَنْ كَوْنِهِ قَطْعِيًّا، وَاللَّهُ أَعْلَمُ**»؛ چون برخی از آنها که متواتر است، پس به‌صورت کلی خارج نمی‌شود. این «بعضها» به چه معنا است؟

شاگرد: یعنی هفت تا و ده تا.

استاد: یعنی در قراء سبعه، عاصم متواتر است و ابن عامر نه؟

شاگرد: نه، یعنی این هفت قرائت متواتر است، و بعضها، یعنی بقیه آنها.

استاد: قرائات مشهوره، در زمان فخر رازی ابن مجاهد قرائات مشهوره را جا انداخته بود. تیسیر و شاطبیه بود. فخر رازی بعد از شاطبی است. معاصر سخاوی است.

شاگرد: همه می‌دانستند ابن مسعود در اینجا این را خوانده است. این مشهور است. حداقل برای فخر رازی مشهور بود. مخصوصاً اینکه مشهور غیر متواتر را آحاد می‌کند.

استاد: ببینید خودش که نگفته بود. اکثر را گفت. «**اتَّفَقَ الْأَكْثَرُونَ عَلَى أَنَّ الْقِرَاءَاتِ الْمَشْهُورَةَ مَنْقُولَةٌ بِالنَّقْلِ الْمُتَوَاتِرِ**»؛ آنها چه می‌گفتند؟ نقطه شروع یادمان نرود. اکثرون می‌گویند قرائات مشهوره، متواتر هستند. خب قرائات مشهوره کدام اند؟ در زمان او همان سبع بوده. بعداً ابن جزری عشر را جا انداخت. دیگران هم می‌گفتند ولی آن چه که با شاطبیه بیشتر مستقر شده بود همان سبع بود.

شاگرد: شاید دو طریق هر کدام را متواتر می‌گوید و بقیه طرق را مشهور می‌گوید.

استاد: ببینید اکثرون می‌گویند قرائات مشهور در زمان او متواتر است. آن زمان به چه قرائاتی متواتر می‌گفتند؟ به همین تیسیر و شاطبیه متواتر می‌گفتند. نه این‌که به یک روایت از ابن مسعود بگویند متواتر است. من می‌خواهم از جایی که شروع می‌کند بگویم. یعنی اصلاً کلام او سر قرائات سبع است. که قرائات عشر هم به‌صورت مشهور هنوز جا گرفته نبود. دانی و ... مخ سبع را کوبیدند. لذا می‌گویند اکثرون می‌گویند متواتر است. شما با این فضا جلو بروید، حالا بگویید. جواب می‌دهد و می‌گوید این قرائات مشهوره‌ای که اکثرون اتفاق دارند این‌ها متواتر هستند، بعضش متواتر است.

شاگرد: منظور طرق آن‌ها نیست؟

استاد: بله، همین را می‌خواهم بگویم. نکته خیلی مهمی است. «بعضها» یعنی بعض این اختلاف قرائات متواتر است. یعنی چه؟ یعنی مثلاً در «ملک» و «مالک» متواتر است، اما در «صراط» و «سراط» متواتر نیست. اگر بعض را به این صورت معنا کنیم، داریم مقصود او را اشتباه می‌فهمیم. نمی‌دانم این نکته را گفتم یا نه. «بعضها» را چطور معنا کنیم؟ «بعضها» یعنی بعض موارد اختلاف در قرآن کریم، مثل «ملک» و «مالک» یک مورد اختلاف است. «صراط» و «سراط» هم یک مورد است. «کُفُءاً» و «کُفُوًا» هم یک مورد است. «بعضها» یعنی بعض این موارد متواتر است؛ مثلاً «کُفُءاً» و «کُفُوًا» متواتر است، «ملک» و «مالک» متواتر نیست. فرض می‌گیریم «بعضها» به این معنا باشد، خب اگر این باشد، دراین‌صورت کل قرآن از قطعیت خارج نمی‌شود. لذا منظور فخر رازی قطعاً این نیست. اما اگر «بعضها» را به این صورت معنا کنیم که این هفت قرائت مشهوره، بعض طرقش متواتر است. یعنی سبع صغری.

شاگرد: دو روایتش هم متواتر است؟

استاد: بله. «بعضها» یعنی: عاصم متواتر است، وقتی دو راوی او، حفص «یطهرن» خوانده، ابوبکر «یطهّرن» خوانده ما از عاصم قرائت نداریم. کما این‌که در «ارجلَکم» حفص می‌گوید عاصم «ارجلَکم» خوانده و ابوبکر می‌گوید عاصم «ارجلِکم» خوانده است. قرائت متواتر به این معنا از عاصم داریم یا نداریم؟ به این معنایی که فخر رازی بگوید «بعضها متواتر».

شاگرد: در اینجا عاصم قرائت نداشت.

استاد: عاصم قرائت نداشت، روایت که داشت. حالا روایت از عاصم متواتر هست یا نیست؟ فخر رازی می‌گوید «بعضها غیر متواتر»؟! چون الآن دو تا را نقل می‌کنند. فخر رازی این را نمی‌گوید. فخر رازی می‌گوید عاصم سی شاگرد دارد، بعض از آن‌هایی که از عاصم روایت کرده‌اند، آحاد است. بعضی از طرقی که از او روایت کرده‌اند متواتر است. این بعضی که از عاصم روایت کرده‌اند و متواتر است، هم حفص و هم شعبه است. این نکته خیلی مهمی در جواب او است.

شاگرد2: مگر غیر از شعبه و حفص از عاصم داریم؟

استاد: عاصم سی شاگرد دارد. همه این‌ها را ابن جزری آورده است. سی شاگرد داشته.

شاگرد: بیان شما به طرق از این روایات نمی خورد؟ چون شما قسیم روایات گرفتید.

استاد: منظور من این است که کلمه «بعض» را به «بعض آیات» نزنید. به «بعض طرق» این قرائات مشهوره بزنید. خود این روایتش هم می‌توانند چندتایی‌اش متواتر باشد. در اینجا فخر رازی جواب خوبی می‌دهد. اگر این جواب را خود صاحب حدائق نقل کرده بودند این‌طور نمی‌شد که بگویند اجماع فقها شیعه به اشکال او در می‌شود. بلکه او خودش از اشکال جواب می‌دهد و می‌گوید من که می‌گویم قرائات مشهوره ای متواتر هستند ای نیستند، اگر متواتر هستند پس چرا منع

می‌کنند؟ منع نمی‌کنند. بعد می‌گوید جواب این است که این قرائات مشهوره بعضش متواتر است. یعنی اگر قرائت عاصم ندارید، دو روایت از عاصم هر دویش متواتر است. در این مشکلی نیست. لذا قرآن قطعی می‌شود.

شاگرد: هر دو روایت متواتر هستند.

استاد: متواتر هستند. یعنی از مشهوراتی است که متواتر است. یعنی از مشهوراتی است که جزء سبع صغری است که تیسیر می‌خ آن را کوبید. «و بعضها آحاد» یعنی از همین عاصم قرائاتی دارید که آحاد است. ولو قرائت عاصم است، ولی آحاد است. اگر یادتان باشد از تبیان آوردم که شیخ الطائفه فرمودند «اجمع القراء السبعه»، بعد فرمودند «و روی عن عاصم فی الشواذ». دقیقاً همان حرفی است که فخر رازی می‌زند. و لذا قرائت عاصم به‌عنوان اجماع یا به‌عنوان راوی از هفت نفر، متواتر است. فخر رازی مشکلی ندارد و اشکال هم حل شد.

شاگرد: این همان بیانی است که در توجیه عبارت شهید فرمودید.

استاد: بله. من یادم نیست این نکته را در حرف فخر رازی گفته بودم یا نه. در فرمایش شهید مکرر گفتم، اما اینکه جواب فخر رازی هم این باشد را نگفتم. در نصوص هم عباراتی از شیخ بهائی آورده‌اند که آن هم جالب است. اگر زنده بودیم جلسه بعدی خدمتتان می‌گویم. برای شیخ بهائی قرآنیت و تعدد قرائات کالشمس است. در همین نصوص صفحه صد و هجده از مشرق الشمسین می‌گویند.

شاگرد: خطاهایی که شیخ طوسی در تبیان دارد؛ مثلاً می‌گوید «اخطأ الحمزه»، اینها را با همان حرف سخاوی توجیه می‌کنید؟ یعنی خطا در ترجیح قرائت است؟

استاد: در کلمات شیخ ببینم آورده‌ام یا نیاورده‌ام.

والحمد لله رب العالمین